سال 1388 از جمله سالهای پرحادثه و عبرت­آمیز تاریخ انقلاب خوانده می­شود. در بحبوحه نگرانی­های نیروهای متدین و انقلابی نسبت به حواشی فتنه، خبری بهت­آور اردوگاه حزب­الله را میخکوب کرد. در تاریخ 27 تیر ماه 1388 آقای اسفندیار رحیم مشایی از سوی رئیس جمهور به عنوان معاون اول دولت دهم معرفی شد. بسیاری از دلسوزان انقلاب که با مبانی فکری و موضع­گیری­های او آشنا بودند، این انتخاب را نمکی بر زخمی می­دانستند که جریان فتنه بر پیکر انقلاب زده بود. کار به جایی رسید که شخصیتهای مختلف اعتراض خود را آشکار کردند. در تاریخ جمعه 2 مرداد 1388 نامه مقام معظم رهبری منتشر شد که در آن از رئیس جمهور خواسته شده بود، آقای مشایی در این پست نباشد. البته این نامه چند روز قبل یعنی در تاریخ 27 تیر ماه نگاشته شده بود. به هر حال در تاریخ 3 مرداد 88 آقای مشائی استعفای رسمی خود را اعلام کرد و بر حسب ظاهر اوضاع آرام شد. اما تا پایان دولت دهم، مسئله مشایی و اطرافیانش، موضوع بحث­های جدی میان نیروهای حزب الله بود. این نگرانی در دیدار دانشجویی ماه رمضان همان سال از سوی یکی از دانشجویان به دیده­بان انقلاب منتقل شد. او با آقا درد دل کرد که دل ما از دست چپ و راست رئیس جمهور خون است.

ناخدای انقلاب، آرام و با طمأنینه پاسخ داد:

«***یکی از دوستان گفتند ما از دست چپ و راست رئیس جمهور دلمان خون است. خوب، حالا دل شما خون - که خدا نکند خون باشد - اما به شما عرض بکنم؛ اینها جزو مسائل تعیین کننده و اصلی نیست. ممکن است ایراد و اشکال وارد باشد - من در این مورد هیچ قضاوتی نمی­خواهم بکنم - ممکن است کسی به یک شخصی یا به یک کاری ایراد داشته باشد؛ منتها باید توجه کنیم که مسائل را اصلی - فرعی کنیم. مسائل درجه‌ی دوم جای مسائل اصلی را در انگیزه‌های ما، در همت ما، در صرف انرژی­ای که می­شود، نگیرد. من عرضم فقط این است؛ والّا من نه اعتراض میکنم به اینکه شما چرا از زید یا عمرو خوشتان می‌آید یا بدتان می‌آید؛ نه، ممکن است خوشتان بیاید، ممکن است بدتان بیاید - ایرادی ندارد - و نه اعتراض میکنم که چرا آن ایراد را یک وقت به شکلی که یک مفسده‌ای نداشته باشد، بر زبان آوردید؛ آن هم به نظرم اشکالی ندارد. فقط توجه کنید که این جای مسائل اصلی را نگیرد. مسائل اصلی ما چیزهای دیگری است***..»31/5/89

پرداختن به مسائل اصلی و موخر ساختن مسائل فرعی، یک امر عقلایی است که تقریباً تمام انسانها در زندگی خود اعمال می­کنند. هر کسی در برنامه­های روزانه، هفتگی، و سالانه خود مسائل اصلی را مقدم می­سازد. هر عاقلی می­داند در بسیاری از موارد پرداختن به کار خوب و رها کردن کار خوبتر، هزینه­های زیادی دارد. فرض کنیم بیماری تصادفی وارد اورژانس شده است که دست و پای او شکسته و دچار خونریزی مغزی و داخلی شده است. پزشک ارتوپد او را به قصد درمان شکستگی­ دست و پا به اتاق عمل می­برد. نتیجه چه خواهد بود؟ بیمار به دلیل خونریزی داخلی یا مغزی از دنیا خواهد رفت. با اینکه کار پزشک ارتوپد بد نبوده است، او فقط اولویتها را جابه­جا کرده است.

تا اینجا مسئله به ظاهر واضح است و گمان نمی­رود کسی مخالف آن باشد، لکن ابهام از آنجا آغاز می­شود که نمی­دانیم مسائل اصلی و فرعی در عالم سیاست چیست؟ آیا آنچه من اصلی تشخیص داده­ام، با آنچه واقعاً اصلی است منطبق است؟ با چه معیارهایی می­توانیم مسائل اصلی و فرعی را تشخیص دهیم؟

حضرت آقا در همان جلسه که دانشجویان را از پرداختن به مسائل فرعی بازداشتند، برخی مسائل را دارای اولویت معرفی کردند. از جمله نظارت بر اجرای اصل 44 و خصوصی­سازی؛

« ***بحث مردمی کردن اقتصاد و اصل ۴۴ و اینها مطرح شد. ... به نظر من این هم جزو همان سؤالاتی است که خوب است انجام بگیرد.»***

در همان جلسه ایشان از دانشجویان خواستند ***«نسبت به مسائلی که با سرنوشت کشور ارتباط پیدا می­کند، حتماً تحلیل و موضع داشته باشید. بیانیه‌ی تهران مسئله‌ی مهمی بود؛ تحلیل شما از بیانیه‌ی تهران چیست؟ موضعتان چیست؟ موافقید؟ مخالفید؟ قطعنامه‌ی ۱۹۲۹ شورای امنیت علیه جمهوری اسلامی صادر شده، یا تحریم­های یکجانبه‌ی آمریکا و اروپا علیه ایران شکل گرفته؛ تحلیل شما از این قضیه چیست؟ این قضیه‌ی کوچکی نیست. موضعتان چیست؟»(همان)***

حضرت آقا در جلسه دیگری که تفکیک مسئله اصلی و فرعی را مطرح کردند، کلیدواژه­های اصلی را فهرست کردند که باید دانشجویان نسبت به آنها توجه جدی کنند: ***« مسئله‌ی «نقش مردم در حکومت» یکی از این کلید‌واژه‌ها است... مسئله‌ی «استقلال» هم که من گفتم، خیلی مهم است. حالا همین مسئله‌ی ۲۰۳۰ -این قضیّه‌ی سند ۲۰۳۰- از همین قبیل است؛ این مسئله‌ی استقلال است.... مسئله‌ی «نفی نظام سلطه» جزو کلیدواژه‌های اصلی‌ است،
مسئله‌ی «آزادی» جزو کلید‌واژه‌های اصلی‌ است؛ آزادی را درست باید تبیین کنید.

- مسئله‌ی «عدالت» جزو کلیدواژه‌های اصلی ا‌ست؛ و از‌این‌قبیل.

 اینها را باید تبیین کنید. یعنی توصیه‌ی من به تشکّلهای دانشجویی این است که این کلید‌واژه‌های اساسی و اصلی را درست تبیین کنند.»***(1/3/1397)

 همچنین ایشان در جلسات مکرر با سران کشورهای اسلامی مسئله اصلی جهان اسلام را فلسطین دانستند و نه حتی جریانهای تکفیری.(15/3/1398)

 با کنار هم نهادن این سخنان می­توان به معیارهایی در عالم سیاست دست یافت که چه چیزهایی مسائل اصلی هست و چه چیزهایی نیست:

* مسئله­ای اصلی است که از آرمانها و مبانی گفتمانی انقلاب اسلامی باشد و هرگونه خدشه در آنها زیان­بار است مانند مردم­سالاری دینی، استقلال، عدالت.
* مسئله­ای اصلی است که تأثیر مستقیم بر مسیر حرکت انقلاب دارد، مانند تصمیم­های کلان اقتصادی، مذاکرات بین الملل.
* مسئله­ای اصلی است که پرداختن به آن بازی کردن در زمین دشمن نباشد. طبیعتاً دشمن برای سرگرم کردن فعالان سیاسی همواره موضوعاتی چالشی را در جامعه برجسته می­کند تا از پرداختن به اهداف اصلی باز بمانیم.
* مسئله­ای اصلی است که از برخوردهای احساسی زودگذر مبرا شده باشد.
* مسئله­ای اصلی است که برخاسته از نگرانی­های حزبی یا گروهی خاص نباشد، بلکه از نظر زمان و گستره فراگیر باشد.
* مسئله­ای که سبب تفرقه یا گسست فراگیر شود، خوشنودی دشمن را به دنبال داشته باشد، بین مردم و حاکمیت فاصله ایجاد کند و ... مسئله اصلی ما نیست.
* ...

خلاصه آنکه بین موضوعات مختلف که نمی­دانیم کدام اصلی و کدام فرعی هستند، می­توان از قانون «وضع و رفع» استفاده کرد. درباره هر کدام ببینیم اگر به این مسئله نپردازیم چه اتفاقی می­افتد؟ نپرداختن به کدامیک به کیان نظام اسلامی لطمه میزند؟ چه میزان دشمن خوشنود و چه میزان ناراحت می­شود؟ مثلاً تبیین و اقناع مردم در اوج فتنه بیشتر دشمن را نگران میکند یا پرداختن به اطرافیان رئیس جمهور؟ نظارت بر اجرای اصل 44 بیشتر به تثبیت آرمانهای انقلاب در عدالت اجتماعی کمک میکند یا نزاع داخلی میان نیروهای حزب اللهی بر سر یک شخص؟ در عرصه فرهنگ، ارتقاء محتوایی سینما کارکرد بیشتری در فرهنگ کشور دارد یا پخش آواز یک خواننده قبل از افطار؟ و ...

به نظر شما چه معیارهای دیگری می­توان برای تشخیص مسائل اصلی از فرعی معرفی کرد؟